

نقد سیاست (۵) در پرتو قرائتی از پروتاگوراس و مارکس جمع‌بندی و کتاب‌نامه

در بحث‌های پیشین خود پیرامون «نقد سیاست» (طرحی‌نو، شماره‌های ۴۴، ۴۵، ۴۷ و ۵۰)، نزد پروتاگوراس و مارکس چند مفهوم و پراتیک اساسی و محوری را مورد تأمل قرار دادیم. آن‌ها می‌توانند، به باور من، برای ایجاد زمینه‌های نظری و عملی برآمدن یک شهر-داری نوین، در گسست و فراروی از سیاست سنتی، به یاری ما آیند. اکنون، در پایان این سلسله بحث‌ها، لازم است که جمع‌بندی کوتاه و منسجم خود را ارائه دهیم. اما پیش از آن، دو پرسش اصلی را مطرح می‌کنیم.

۱- نخست آن که چرا نقد «سیاست»؟ این موضوع از چه اهمیتی برخوردار است؟ چه چیزی ما را به سوی آن ترغیب کرده است و با طرح آن چه بغرنجی را می‌خواهیم به بحث گذاریم؟ آن چه که من را به سوی نقد و نفی «سیاست» سوق داده است و می‌دهد، روبه‌رو شدن با امتزاج سه بحران عظیم و ژرف است: یکم، بحران «سیاست» یا مجموعه‌ی اعمال و گفت‌وگوهای ناظر بر اداره‌ی امور جمع است که «سیاست واقعاً موجود» می‌نامم. چیزی که همواره به صورت مختلف از گذشته تا کنون، به ویژه در عصر معاصر در شکل «دمکراسی»‌های نمایندگی‌شده‌ی واقعاً موجود، «سوسیالیسم»‌های استبدادی واقعاً تجربه شده... ظاهر شده است.

دوم، بحران فلسفه و اندیشه‌های سیاسی است که همواره ملات نظری-عقلانی و توجیه‌کننده‌ی چنان «سیاست»‌های بحران‌زده و بحران‌زایی را فراهم کرده‌اند. - و سرانجام سوم، بحران جنبش تاریخی چپ در عرصه جهانی و ملی است که امروزه بیش از هر زمان دیگری نیاز مبرم و حیاتی به خود-دگرذیسی... نیاز به کشف و خلق افق‌هایی دیگر دارد، هم در حوزه‌ی نظری و هم عملی.

موضوع بحث ما البته، مطالعه و بررسی این بحران‌ها که در جای خود اهمیت دارند، نبود. فرض را ما بر پذیرش واقعیت انکارناپذیر آن‌ها نهادیم. اما در این مورد تنها تصریح کردیم که بحران‌های فوق از سه شاخص اصلی سیاست واقعاً موجود ناشی می‌شوند: از خصلت اختصاصی، حرفه‌ای و مراتبی «سیاست» که به صورت نیرویی جدا از جامعه و مسلط بر آن عمل می‌کند. سپس، از این خصوصیت که «سیاست» همواره، با تک-گفتمانی خود، ادعای تملک انحصاری حق و حقیقت را دارد و در نتیجه عوام فریب (دماغ‌گ) و توهم‌ساز است. سرانجام از این که «سیاست»، ناگزیر و همواره، مدعی هدایت انسان‌ها به سوی «نجات» و «رستگاری» است. از این رو و در آخرین تحلیل، «سیاست واقعاً موجود» همیشه گرایش به اقتدار، سلطه و انحصار داشته است و دارد. ناسخ‌چندانی و کثرت است. دشمن بغرنجی، تناقض و تضاد می‌باشد. تک‌جانبه‌نگر، تحدیدکننده و تقلیل دهنده است. نافی مناسبات تنازعی و تعارضی است... در یک کلام تمامت‌خواه و تام و تمام‌گرا (توتالیتار) بوده است و هست. اما جنبش نقد و نفی «سیاست» برای ما، به معنای کناره‌گیری از «شهر»، عدم دخالت‌گری در سرنوشت آن و روی آوردن به مراقبه *contemplation* به جای "تغییر جهان انسان‌ها"... نیست بلکه درست بر خلاف آن است. همانطور که اشاره کردیم، این تلاش به منظور فراهم نمودن شرایط ذهنی و عملی عروج یک شهر-داری نوین... برتافته از شالوده‌شکنی *déconstruction* «سیاست» سنتی و ویران ساختن آن است. امری که بدون پراکسیس، بدون دگرساختن وضع موجود در خود-دگرسازی... میسر نمی‌شود.

۲- دومین پرسش این است که چرا به سراغ سوفیست‌ها (پروتاگوراس) رفته‌ایم و در این سیر و سیاحت تبارشناسانه خود از محور پروتاگوراسی-مارکسی به عنوان مسیری دیگر در امر دخالت‌گری اجتماعی سخن می‌رانیم؟

بحران عمل و گفت‌وگوهای سیاسی، به باور من، موقتی، موضعی، مقطعی و منطقه‌ای نبوده است و نیست. در نظامی خاص، در شرایط تاریخی معین و یا در اوضاع و احوالی مشخص ظهور نکرده است، بلکه عمومی، جهانشمول و گوه‌ری است. از این رو، هنگامی که بحران پدیداری، ماهوی *essentiel* می‌شود، یعنی از جوهر و ماهیت‌اش برمی‌تابد، لاجرم برای کشف علت‌ها باید به سراغ ریشه‌ها رفت. پس تبارشناسی *genealogie* بحران مطرح می‌شود و در راه یافتن ریشه‌ها ناگزیر باید به گذشته، به اصل و مبدا رجوع کرد. به آن جایی که «سیاست» اختراع شد. یعنی به یونان. آن جا که *politeia* هم خلق می‌شود و هم به دو شقه تجزیه می‌شود. آن جا که در جدال سقراط-افلاطون با سوفیست‌ها، فلسفه توجیه‌کننده و نظریه‌پرداز جدایی «سیاست» *politik* از «شهر» *polis* می‌گردد.

در تأیید این مدعا که تبارشناسی «سیاست» ناگزیر ما را به اصل و نسب یونانی آن رهنمون می‌سازد، بی‌مورد نیست که در رابطه با «سیاست» چپ سنتی، که حوزه‌ی عمل و تجربه‌ی ما بود، مثالی جالب و آشکار آوریم. می‌دانیم که در گذشته، دو سلاح جادویی و نجات‌بخش وجود داشتند که مقامی ارشد در نظام ایدئولوژیک، تفکر و عمل‌کردهای ما احراز می‌کردند. هر دوی آن‌ها امروزه، حداقل برای کسانی که از چپ سنتی بریده‌اند، باطل و مطرود شده‌اند: رهبریت حزب (پیش‌قراول) و تئوری انقلابی "سوسیالیسم علمی" یا دانشی که از خارج به درون طبقه برده می‌شود. این دو فرمول معجزه آسا، ورد زبان همه‌ی ما و بسم‌تعالی ادبیات مارکسیستی-لنینیستی را تشکیل می‌دادند. حال اگر چنانچه بخواهیم این دو مقوله را از لحاظ جوهرمایه و مبانی بینشی‌شان، عمیقاً ریشه‌یابی کنیم، ناگزیر باید کار تبارشناسی را تا نهایت آن به پیش ببریم. در ابتدا البته پس از نقد استالین، لنین، تروتسکی... به کائوتسکی می‌رسیم و سپس به انگلس... و سرانجام به روحی از خود مارکس. اما خیلی زود متوجه می‌شویم که مشکل عمیق‌تر است و باید به هگل پرداخت و باز هم عقب‌تر رفت، سرانجام در غایت

امر... به جمهوری استاد اول، افلاطون، سر زد. شاید بسیار شگفت‌آور به نظر آید که ما ریشه‌های فلسفی-بینشی مقوله‌هایی که در عصر جدید اختراع شده‌اند را نزد هگل و عجیب‌تر از آن نزد افلاطون که نسبت به آنها بیگانه‌اند، پیدا می‌کنیم؟ اما اگر کمی دقت کنیم، متوجه می‌شویم که اس و اساس فلسفه و بینشی که بنیاد این مقوله‌ها را تشکیل می‌دهند، در متافیزیک و ایدئالیسم افلاطونی طرح شده‌اند: اعتقاد به مرکزی برین transcendence که جاودانه، مطلق، متناهی، مسلط و راهبر بشریت است. این بینش که نزد افلاطون، نظم پادشاهی-فلسوفی در پولیس را تجویز می‌کند، در شکل‌هایی مختلف و متنوع در تاریخ سیاسی تجلی پیدا می‌کند: در قانون‌سالاری ارسطویی، در شهرخدایی اگوستینی، در مدینه‌ی فاضله‌ی فارابی، در شهریاری ماکیاوولی، در قرارداد روسویی، در دست نامریی اسمیتی، در دولت‌سالاری هگلی، در حزب پیش‌قراول بلشویکی...

۳- تز اصلی و مرکزی ما این است که در انحراف از شاهراه مسلط، مسلم و مستقیم افلاطونی- هگلی-پسامارکسی، مسیری ناهموار، نامسلم و بغرنج نیز طی شده است که پروتاگوراس افتتاح‌کننده و روحی از مارکس ادامه‌دهنده و علامت‌گذار آن بوده است. به راستی از مسیر در برابر شاهراه سخن می‌رانیم، زیرا که یکی همواره سیستم‌ساز و تمام‌گرا است، در نتیجه جوینده‌ی غایت در متناهی finitude، در حالی که دیگری ناسیستم‌مانه و منتقد است، در نتیجه فراسورونده در نامتناهی infinitude. یکی، حوزه‌ی سلطه domination و انقیاد-وابستگی alienation است و دیگری فضای نامحدود خود-رهایی‌ی تعارضی conflictuelle emancipation و آوردی agonistique. برای تشریح بیشتر مسیر پروتاگوراسی-مارکسی، به سه مشخصه‌ی تمیزدهنده‌ی آن می‌پردازیم.

۴- نخستین شاخص نقد «سیاست» در پرتو قرائت خاص ما از پروتاگوراس و مارکس، دو مقوله‌ای است که در بحث‌های گذشته مورد بررسی ما قرار گرفتند: مشارکت همگان در اداره‌ی شهر (نزد پروتاگوراس) و نقد «جدایی سیاست» (نزد مارکس). گفتیم که «سیاست» به زعم پروتاگوراس، دانش، تکنیک و حرفه‌ای خاص چون دیگر تخصص‌ها و حرفه‌ها نبود بلکه در «قابلیت» همگان و از آن همه‌ی مردمان بود: «چنان تقسیم کن که همه از آنها بهره‌مند شوند...» از این رو، سقراط... آن جا که بحث سیاست در میان است... [آنتیان] به راستی همه را می‌پذیرند، زیرا که همه‌ی مردمان باید از این فضیلت مدنی سهم برند، چه در غیر این صورت، از شهر خبری نخواهد بود... (پروتاگوراس-افلاطون، دوره‌ی کامل، جلد دوم، لطفی ۳۲۲ d-۳۲۳ d).

نزد مارکس، در دست‌نوشته‌های فلسفی کروناخ، جدایی séparation و فراسویی چیزی به نام «سیاست» و در نتیجه دولت Etat (و هم‌چنین اقتصاد و مذهب و غیره...) موضوع مرکزی قرار می‌گیرد و ناظر بر آن، بغرنج امحا و الغای طرفین این «جدایی» یعنی «جامعه‌ی سیاسی» (حول دولت) از یک سو و «جامعه‌ی مدنی-بورژوازی» (حول مالکیت خصوصی و سرمایه) از سوی دیگر: «رابطه‌ی دولت سیاسی با جامعه‌ی مدنی درست همان قدر روحانی است که رابطه‌ی بهشت با زمین. دولت در همان تضاد با جامعه‌ی مدنی قرار دارد و از همان راهی که مذهب بر محدودیت‌های جهان غیرمذهبی profane فایق می‌آید، بر آن چیره می‌گردد. یعنی جهان غیرمذهبی باید دو باره آن را (دولت سیاسی را) تابید کند، بازسازی کند و اجازه دهد که بر او مسلط شود.

...تنها زمانی که انسان نیروهای خاص خود را به عنوان نیروهای اجتماعی تشخیص و سازمان دهد و دیگر نیروی اجتماعی را به شکل نیروی سیاسی از خود جدا نکند، تنها در آن وقت است که رهایی بشر کامل خواهد شد". مارکس، آثار ۳ (فلسفه) انتشارات pléiade در باره‌ی مسئله یهود ۱۸۴۲، تأکیدها از مارکس.

در این جا، پرلماتیکی پروتاگوراس و مارکس، هر دو، یکی است: چگونگی فراروی از جدایی «سیاست» از جامعه که يك واقعیت زمانه بود. در این تلاش نابهنگامشان، در نقد و نفی «سیاست» مبتنی بر «جدایی»، آنها در برابر نظام فلسفی و منسجم سقراط (-افلاطون)- هگلی قرار می‌گیرند. نظمی که «جدایی» را توجیه می‌کند، طبیعی می‌پندارد، مطلق می‌کند و جاودانه می‌نمایند (افلاطون)... و یا این که فراروی از آن را در مستحیل شدن و ادغام جامعه‌ی مدنی در دولت تمام‌خواه و اونیورسال می‌انگارد (هگل).

پرسشی تأمل برانگیز که می‌تواند در این مناسبت مطرح شود و در این جا باید به آن اشاره کنیم، این است که اگر نظرات افلاطون و هگل ترجمان واقعیت‌ها و محدودیت‌های زمانه‌ی تاریخی آنها بود، نابهنگامی نظری و عمل‌کردی پروتاگوراسی-مارکسی را چگونه توضیح می‌دهیم؟ به نظر من اگر اندیشه‌های غالب و مسلط زمانه به معنایی، در آخرین تحلیل، محصول شرایط تاریخی و متأثر از محدودیت‌های آن شرایط است... تکان‌های حاشیه‌ای تاریخ نیز به همان نسبت قادرند بدعت‌گزارهای نظری و عملی، فراسوی واقعیت موجود، ایجاد کنند. نوآوری سوفسطایی در یونان سده‌ی پنجم پیش از میلاد و مارکسی در سده‌ی ۱۹ هر دو محصول زمین‌لرزه‌هایی در تاریخ بودند: عروج پولیس و دموکراسی (مردم) و کراسی (نیروی) مشارکت او در آتن و برآمدن جنبش‌های پرولتاری در اروپا. هر دوی این‌ها، در مقطع زمانی خود، نسبت به جریان‌های طبیعی، عمومی، حاکم و مسلط... غیرطبیعی، در اقلیت مطلق، حاشیه‌ای و نابهنگام بودند، به طوری که این حرکت‌های اجتماعی نظریه‌ها و عمل-کردهای بدیع و نابهنگام و به این معنا انقلابی خود را در تقابل با ایده‌ها و عمل‌کردهای محافظه‌کارانه و حاکم به میدان آوردند.

۵- دومین شاخص نقد «سیاست» در پرتو قرائت خاص ما از پروتاگوراس و مارکس، خصلت عمیقاً انتقادی، ضد-محافظه‌کارانه و غیر (یا ضد) پوزیسیون آن است. پرسش‌گری، نسبی‌گرایی و نایقانی سوفسطایی در حوزه‌ای که مورد بحث ما است یعنی در مسایل مربوط به اداره‌ی امور جمعی یا شهر-داری، از اهمیتی فوق‌العاده برخوردارند. زیرا که راه را بر توسعه‌ی تفکر و عملی مستقل، آزاد و انتقادی، راه را بر امکان به زیر پرسش بردن ارزش‌ها و اصول مسلم، مستقر و مطلق و در نتیجه تغییرناپذیر و فسخ‌ناپذیر، هموار می‌سازد.

"در مورد هر چیز دو logoi در مقابل یکدیگر وجود دارند" (Diels Kranz 08 A - I).
"این پندارهای بهتر را بی‌خبران حقیقت می‌نامند ولی باید این جا از بهتر و بدتر سخن راند زیرا به عقیده‌ی من هیچ چیز حقیقت نیست" (ته‌ته‌توس ۱۶۷ افلاطون دوره کامل، جلد سوم، لطفی).

"چیزهایی که به نظر شهری خوب و زیبا می‌نمایند، تا هنگامی برای آن شهر خوب و زیبایند که آنها را وضع decrete کرده است". (همانجا).

نزد پروتاگوراس، حقیقتی وجود ندارد که در برابر باطل قرار می‌گیرد. کار تشخیص و تعیین بهتر از بدتر نیز در اختیار انحصاری خواص قرار داده نمی‌شود بلکه به میدان زندگی و عمل شهروندان، به سخن آگورا، به گستره‌ی فضای جدل پراتیک‌ها، تجربه‌ها و گفتمان‌های مختلف و متضاد... ارجاع داده می‌شود.

"نقد- عملی" مارکسی نیز در همین راستا قرار می‌گیرد. نقدی است که تغییر وضع موجود را موضوع کار خود قرار می‌دهد و از نتایج نقد خود نمی‌هراسد زیرا که آن را نیز مسلم و مطلق نمی‌پندارد.

"اگر ساختن آینده و ریختن طرح‌های نهایی و ابدی کار ما نیست، آن چه که امروزه باید انجام دهیم آشکارتر می‌شود: می‌خواهم بگویم نقد رادیکال تمامی نظم موجود، رادیکال به این معنا که نه از حاصل کار خود می‌هراسد و نه به طریق اولی از درگیری با قدرت‌های مستقر... ما اصول‌پرستانی نیستیم که خود را به جهانیان با اصلی نوین معرفی می‌کنیم و می‌گوییم: این است حقیقت، در پیش‌گاه او به سجده روید! ما اصولی را به این دنیا می‌آوریم که دنیا خود و در بطن خود پرورانده و توسعه داده است". آثار مارکس (۳) فلسفه pléiade سپتامبر ۱۸۴۳ در Kreusnach تأکید از مارکس

"دکترین ماتریالیستی تغییر اوضاع و تعلیم و تربیت education فراموش می‌کند که اوضاع توسط انسان‌ها تغییر می‌کنند و این که تربیت‌کننده خود باید تربیت شود. از این رو این دکترین باید جامعه را به دو بخش تقسیم کند و یکی را بر فراز جامعه قرار دهد" (مارکس، "تزهایی در باره‌ی فوئرباخ- تز سوم).

"چند- گفتمانی" و "نقد- عملی"، دومین خصوصیتی است که مسیر پروتاگوراس- مارکسی را از شاهراه سیاست سنتی یا افلاطونی- هگلی جدا می‌سازد. در حالی که دومی در موضع تک‌گفتمانی، پوزیتیونی و اقتدارجویانه قرار می‌گیرد - در شکل سیاست مبتنی بر تحمیل ایده مطلق به نام حقیقت اعلا (افلاطون) و یا چیرگی روح دولت تمامت‌خواه بر جامعه‌ی مدنی (هگل)... اولی، بنا بر ماهیت خود، اساساً نمی‌تواند در موضع حاکمیت، قدرت و پوزیتیون قرار گیرد، چون همواره منتقد است. در موضع پوزیتیون نمی‌تواند قرار گیرد، چون همواره فراسو رنده‌ی وضع موجود است، ناپیستا است، گذرنده است...

۶- سومین شاخص نقد «سیاست» در پرتو قرائت خاص ما از پروتاگوراس و مارکس، پراتیکی ویژه است که بر اصل خود- رهایشی تعارضی و آگونیستی استوار است.

"جوانی که نزد من می‌آید تنها هنری را می‌آموزد که برای آموختن آن آمده است... هنری که به او می‌آموزم این است که در زندگی خصوصی خانه‌ی خود را چگونه سامان دهد و در امور شهر چگونه از راه گفتار و کردار در اداره- ی آن سهیم شود". (پروتاگوراس- افلاطون، دوره‌ی کامل، جلد اول، لطفی ۳۱۸۸-۳۱۹۸)

"...در دمکراسی، مؤسسان، خود، به صورت یگانه تعیین‌گر، ظاهر می‌شود، به صورت تعیین‌گری مردم توسط خود. ما در مونارشی مردم مؤسسان داریم، در دمکراسی، مؤسسان مردم". آثار مارکس (۳) فلسفه pléiade نقد فلسفه‌ی حق سیاسی هگل، ۱۸۴۳، تأکیدها از مارکس

"کلیه‌ی جنبش‌هایی که تا کنون وجود داشته‌اند یا جنبش اقلیت‌ها بوده و یا خود به سود اقلیت‌ها انجام می‌گرفته است. جنبش پرولتاریا جنبش مستقل اکثریتی عظیم است که به سود اکثریت عظیم انجام می‌پذیرد... مانیفست حزب کمونیست ۱۸۴۸

"رهایش زحمتکشان باید به دست خود زحمتکشان انجام پذیرد". بیانیه‌ی انجمن جهانی زحمتکشان به قلم مارکس- ۱۸۴۶

ویژگی عمل مبتنی بر دخالت‌گری خود شهروندان نسبت به فعالیت‌های سیاسی واقعاً موجود در این است که در این جا، نقش دخالت‌گری مستقل، مستقیم، مشارکتی و متکی به خود نیروهای اجتماعی و شهروندان، با اختلاف‌ها و تناقض‌هایشان، عمده و تعیین‌کننده می‌شود. در این جا، فضای جنبش‌های اجتماعی تابعی از حوزه‌ی «جنبش سیاسی» (فعالیت دولت، نهادهای بوروکراتیک، احزاب و سازمان‌های سیاسی... ۹، همچنان که در سیاست‌های سنتی اعمال می‌شود، نمی‌گردد، بلکه خود- مختار autonome، خود- گردان auto-gestionnaire و خود- تأسیس‌کننده autoconstitution می‌گردند.

در نتیجه، برخلاف «سیاست سنتی» که به بهانه‌ی حفظ وحدت و انسجام اجتماعی، همواره در صدد حذف چندان‌ی و هدایت آمرانه و بوروکراتیک جامعه توسط اقلیت ممتاز یا متخصص... است، پراتیک مبتنی بر خود- رهایشی تعارضی آن منش و رفتاری را ترغیب می‌کند که اساساً ضداقتدارگرا و آزادی‌خواهانه است، که چندان‌ی و پلورالیسم نظری، عملی و پروژه‌ای را تجویز می‌کند، که سرانجام، رقابت، چالش و تضاد درون فضای دخالت‌گری اجتماعی را نه تنها محترم بلکه شرط رهایش اجتماعی می‌شمارد.

کتاب‌نامه

تذکر: فهرست زیر شامل صرفاً آن دسته از آثار و رساله‌هایی است که به طور مستقیم مورد استفاده‌ی من قرار گرفته‌اند. از این رو با علامت *** بخش‌ها و صفحه‌های رجوع شده را میان پاراتز مشخص کرده‌ام. همان طور که مشاهده می‌کنید غالب این کتاب‌ها به زبان خارجی (فرانسه) است. با این که احتمال دارد برخی از آنها به زبان فارسی نیز ترجمه شده باشند، اما متأسفانه چون در دسترس من نبوده‌اند، از ذکر آنها معذورم.

۱- جمهور: افلاطون ترجمه‌ی مجد حسن لطفی، انتشارات خوارزمی

*** کتاب سوم: (۳۹۷-۳۹۸)، کتاب چهارم: (۴۲۳-۴۲۵)

*** کتاب پنجم: (۴۷۵-۴۷۶)، کتاب ششم: (۴۸۴-۴۸۶، ۵۰۰-۵۰۲)

۲- پروتاگوراس: افلاطون

*** (۳۰۹-۳۷۳)

٣- تهنتوس: افلاطون
*** (١٥١-١٥٢، ١٦٧-١٦٨)
٤- مرد سياس: افلاطون
*** (٢٦٠-٢٦١، ٢٩٢-٢٩٥)

- 5- Sur la politique de Platon: Comelius Castorialis ; seuil
- 6- La philosophie politique de laton: Constantin Despotopoulos
- 7- Le philosophe-roi laton et la politique: Michel-ierre Edmond; ayot
*** Chap. III L'ame dialectique et l'ame démiurgique (42-49).
*** Chap. V La cité du philosophe-roi (69-72).
- 8- Les sophistes: Mario Untersteiner; Ed. Vrin.
*** Examen de la vie de rotagoras (17-26); oeuvres de protagoras (29-42).
*** La doctrine de rotagoras (45-139); Les origines sociales de la sophistique (221-253).
- 9- Les écoles présocratiques: Jean-aul Dumont; Folio - essais.
*** 6ème partie - Les sophistes ... Protagoras (665 – 628).
- 10- Les sophistes: Gilbert Romayer Dherrbey Que Sais-je? UF n° 2223.
*** Vie et oeuvres de rotagoras (7-11); Antilogies (11-51); Discours fort (22-28).
- 11- Le mouvement sophistique: George Br. Kerferd; Vrin.
Traduit de l'anglais par A. Tordesillas et D. Bigou.
*** Un phénomène social (57-66); Dialectique, antilogique, eristique (109-119);
*** Relativisme sophistique (041-961); La théorie de la société (205-232).
- 12- Les gds sophistes ds l'Athènes de Périclès: Jacqueline de Romilly, Fallois.
- 13- L'effet sophistique: Barbara Cassin, Gallimard
*** L'un et multiple (237-269).
- 14- Les sophistes: W.K.C. Guthrie, Payot
- 15- Positions de la sophistique: Colloque de Cerisy, par Barbar Cassin
*** Sophistique et démocratie (179-193).
- 16- Les origines de la pensée grecque: Jean-ierre Vernant; PUF Quadrige.
*** Chap. IV L'univers spirituel de la «polis» (44-64).
- 17- L'orient ancien et nous: J. Bottéro; C. Herrenschildt; J- Vernant.
Hachette - luriel.
*** La cité: le pouvoir partagé (209-223).
- 18- Lecons sur l'Histoire de la philosophie vol I et II: G. W. F. Hegel.
Traduit de l'allemand par J. Gibelin; Folio - essais.
*** Le rapport historique de la philosophie (172-180).
*** Début de l'historique de la philosophie (12-27).
*** La progression dans l'histoire de la philosophie (27-47).
- 19- Principes de la philosophie du droit: G. W. F. Hegel
Traduit de l'allemand par J. L. Vieillard-Baron; Flammarion.
*** Troisième partie 2ème section: La société civile bourgeoise (&188-&256).
- 20- Ainsi parlait Zarathoustra: F.W. Nietzsche par Colli et Montinaro.
Traduit de l'allemand par Maurice de Gandillac; Folio - essais.
*** De la nouvelle idole (66-69); Des illustres sages (132-135); Des érudits (160-162).
- 21- Nietzsche et la philosophie: Gilles Deleuze; UF Quadrige.
*** Contre la dialectique (9-12); Le concept de vérité (108-111).
- 22- Karl Marx : oeuvres III philosophies: Maximilien Rubel; leide.
*** Lettre à Arnold Ruge (336-346);
***A propos de La questuin juive (347-381);
***Critique de la philosophie du droit de Hegel (382-397);
***Critique de la philosophie politique de Hegel (568-0201);(
***Gloses critiques en marge de l'article "Le roi de Prusse et la réforme... (398-420);
***L'Idéologie allemande (1039-1328).
- 23- Karl Marx: Les thèses sur Feuerbach: par Georges Labica; PUF.
*** Chap 5 La «Praxis» (95-112).
- 24- Manifeste du parti communiste: Karl Marx
traduit par Francois Chatelet; Bordas.
- 25- Marx : Une philosophie de la réalité: Michen Henry; Gallimard.
*** La critique de l'essence politique, le manuscrit de 42 (35-83).
- 26- La philosophie de Marx: Etienne Balibar; La découverte.
*** Chap II: Changer le monde: de la praxis à la production. (15-41).

- 27- La pensée politique de Karl Marx: Maurice Barbier; L'Harmatan.
 *** Chap III: le rejet de la théorie hégélienne de l'Etat (34-57) ;
 *** Chap III: la critique de la politique et la révolution sociale (58-80).
- 28- Marx critique du marxisme: Maximilien Rubel; etite bibliothèque Payot.
 *** Marx, théoricien de l'anarchisme (81-106); Marx et la démocratie (253-268).
- 29- Marx après les marxismes tome 1et 2: M. Vakaloulis et J.-M. Vincent; L'Harmatan.
 *** Pour un marxisme critique: Michael Löwy (89-126).
 *** Marx et la logique de l'émancipation Sergio Sevilla (145-159).
- 30- Philosophie et politique: Actuel Marx; PUF
 *** Marx et la politique: Michel Kail; (81-92)
- 31- Marx et sa critique de la politique: Balibar; Luporini; Tosel; Maspero.
- 32- La théorie de la révolution chez le jeune Marx: Michael Lowy; E. sociales.
- 33- La démocratie contre l'Etat; Marx et le moment machiavélien:
 Miguel Abensourl; collège international de philosophie.
 *** Chap III: De la crise de 1843 à la critique de la politique (34-42).
 *** Chap VI: Vraie démocratie et modernité; (84-101);
 *** Conclusion (102-115).
- 34- Marx et l'idée de critique: par Emmanuel Renault; PUF.
 *** Critique de la philosophie et critique de la politique (41-80).
- 35- Marx, l'Etat et la Politique: par Antoine Artois; Syllepse.
 *** Chap I: L'Etat politique séparé (31-66).
 *** Conclusion: Disparition de la politique ou «auto-institution démocratique du social»? (354-357).
- 36- Qu'est-ce que la politique?: Hannah Arendt.
 Par Ursula Ludz; Traduit de l'allemand par Sylvie Courtine-Denamy; Seuil.
 *** Fragment 3b, Chap 1, Le sens de la politique (54-91).
- 37- Hannah Arendt Socrate et la question du totalitarisme: Catherine Vallée; Elipses.
- 38- Politique et philosophie: Lucio Colletti; Editions galilée.
 *** Chap: I Politique et philosophie (9-58);
- 39- Propos sur le champ politique: Pierre Bourdieu; Presses universitaires de Lyon.
- 40- Contre-feux 2: Pierre Bourdieu; Raisons d'agir
- 41- Terre-Patrie: Edgar Morin Seuil.
 *** Chap: 5 L'impossible réalisme (145-158).
- 42- Philosophie politique ou critique de la politique: Emmanuel Renault; Actuel Marx.
- 43- Marx et la politique: Michael Kail; Actuel Marx.